

## تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی

بایز حدود پانزده سال پیش بود که قرار شد به دعوت یونسکو همراه با ایرج افشار در کنگرهٔ تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی در ترکمنستان شوروی - شهر دوشنبه - شرکت کنم (سپتامبر ۱۹۷۲). به هزارحمت پاسپورت سفر پشت پرده آماده شد و ویزا در آخرین ساعت امضا شد و بلیط هواپیما از آسمان رسید، و درست در ساعتی که قرار بود از طریق کابل و تاشکند به عشق آباد پرواز کنیم، خبر دادند که پرواز از کابل به تاشکند لغو شده، پرواز بعدی موقعی امکان‌پذیر بود که کنگره پایان می‌یافت بنا بر این هر دو از پلکان هواپیما قدم به زمین گذاشتیم، در حالی که ایرج افشار به من می‌گفت این از شومی بخت تو بود؛ و من به او می‌گفتم: «پا قدم» مبارک تو!

مرحوم غفوراف رئیس فرهنگستان علوم تلگراف مجدد زد که از کدام راه خواهید آمد، و من در پاسخ نوشتم از هرا راه که خدا بخواهد، هنوز مرکب نامهٔ من خشک نشده بود که يك آدم اهل قلم خیر دوست که آردها را بیخته و غربالها را آویخته بود، دعوت نامهٔ حج خود را به من سپرد که بیا که خانهٔ خدایت طلبیده. برای شرکت در ثواب حج، بلیط تهران - کابل - دوشنبه را تبدیل به تهران - جده - مدینه و در واقع، تبدیل به احسن کردیم و به قول شاعر

سودای عمر بر سر پیمان نه سوختیم      قندیل کعبه بردر بیتخانه سوختیم

در حالی که می‌دانستیم شعور باطن در درون فریاد می‌زند:

امید رحم، بود کفر، از آن خدا ناترس      که گر به کعبه رود، از فرنگ می‌آید

البته تبدیل سفر ترکمنستان به حجاز و زیارت خانهٔ خدا غنیمتی و نعمتی بود ولی همیشه در دل من خارخار این تغابن می‌خلید که آیا باز ممکن است فرصتی پیش آید؟ عضویت من در کمیتهٔ تدوین تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی در یونسکو این فرصت را به دست داد، و باز یونسکو جلسه‌ای در یکی از پایتخت‌های آسیای مرکزی یعنی قزاقستان تشکیل داد و معلوم شد که آرزوی دیدار ترکان خلخی و بتان طرازی، خیالی خام نبوده است که ما بعد از سفر خانهٔ خدا در سر می‌پختیم، خصوصاً که به قول حیرت

بازلف بتی به بندو بست آمده‌ایم      آزاد ز قید هر چه هست آمده‌ایم

از کعبه خدا پرست آیند همه      جز ما که ز کعبه بت پرست آمده‌ایم

چنان مینمود که در پیشانی مخلص يك سفر ترکستان در لوح محفوظ مقدور نقش شده بود، و بعد از سفر مجاز ترس از طمأنهٔ سعدی هم پیش نمی‌آمد که بگوید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی      کاین ره که تو میروی به ترکستان است

حالاً می‌ماند انتخاب راه و توشه راه، که خود داستانی دارد.

قدیمیهای ما، درست است که بعضی‌هاشان شاید رشد عقلی ماها را نداشتند، ولی

لا اقل اینقدر عقل داشتند که وقتی در بیابان راه را گم می کردند، برای آنکه از تشنگی نمیرند، سوار بر شتر خود می شدند و افسار را برگردن شتر می نهادند و او را آزاد رها می کردند، او در میان طوفان و خاک و شن، به يك صورتی جهت را در می یافت و خود را به آبادی می رساند و البته صاحب خود را نیز نجات می داد.

اما این روزها دیگر چنین نیست، راه هست، ولی برخلاف گفته شیخ عطار، راه به آدم نمی گوید که چطور باید رفت.

باید اعتراف کنم که بعد از دو هزار سال، برای رفتن به آلمانا، ماهمان کاری را کردیم که يك موجود مقبول خداوند در حضور آن استاد ریاضی دان یونانی انجام داد و يك قضیه هندسی را به نام خود مسمی ساخت.<sup>۲</sup>

شاید اگر فردای قیامت، در برابر میزان عدل الهی، همراهان وهم میزانان مخلص توضیح را بشنوند از دموارد آن تعجب کنند، اول آن که چطور شده است که من که به آلمانا پای تخت قزاقستان شوروی می خواسته ام سفر کنم، از تهران خود را به وین رسانده ام یعنی به پانزده درجه طول شرقی جغرافیایی از گرینویچ، و بعد از وین به مسکو رفته ام (حدود ۳۷ درجه شرقی)، و از آنجا خود را به آلمانا رسانده ام (نزدیک به ۸۰ درجه شرقی از نصف النهار گرینویچ) در صورتی که خودم در تهران روی نصف النهار ۵ درجه بوده ام! دست از پشت گردن به دهان بردن یعنی همین، یعنی فاصله ای را که به خط مستقیم از روی نقشه بیش از چهار هزار کیلومتر نبوده است، به بیش از ده هزار کیلومتر پرواز کرده ام و راهی را که طی سه چهار ساعت می شد با هواپیما طی کرد بیش از ده ساعت در هواپیما بوده ام (صرف نظر از معطلی فرودگاهها)، و همین!

آن وقت آن پیرمردهای آبا و اجداد من که از همان آسیای مرکزی به معنی از بخارا به پاریز آمده و بساطت خواجه ها را در آن قریه دفن کرده اند، به ریش من خواهند خندید که مرد تو می خواستی به شرق بروی، چطور اول به طرف غرب راه افتاده ای، و بعد به شمال و سپس به شمال شرق و آنگاه به شرق؟

۱- گرمرد رهی میان خون باید رفت وز خویشتن خویش برون بایسد رفت

تو پای به ره گذار و از ره مهراس خود راه بگویدت که چون باید رفت

۲- لایمی دانید که ریاضی دانی معروف ماهها زحمت می کشید تا این قضیه را به شاگردان خود ثابت کند و برخی متوجه نمی شدند که يك ضلع مثلث همیشه از مجموع دو ضلع دیگر کوچکتر است. يك روز شاگردان خری در برابر مدرسه دیدند دیوارهای کوتاه به شکل مثلث آن خری را از باقهای علف جدا می کرد. اهل علم متوجه شدند که خری، به جای اینکه دور دیوار یعنی دو ضلع دیگر مثلث بگردد و به جانب علف برود، جفتی زد و از دیوار کوتاه بالا پرید و به خط مستقیم رفت به طرف علفها. بعد ازین جریان، دیگر شاگردی از تکرار اثبات این قضیه سخن به میان نیاورد و همه کوتاه آمدند، و بالنتیجه از آن روز به بعد، این قضیه، بنام «قضیه حمار» شهرت یافت. (حماسه کویر ص ۲۵۹). (از هم شهری استاد آقای پرویز شهریاری ریاضی دان شهیر استدعا دارم اگر من در بیان قضیه حمار اشتباهی کرده ام، لطف فرمایند و آن را تصحیح و بهر حال دوباره اثبات فرمایند).

اشکال کار این است که ما در قرن بیستم هم کار عاقلانه می‌کنیم و عقیده داریم که بعضی از اجداد قدیم ما رشد عقلی نداشته‌اند، در این بازدید، یک روز اتفاقاً در مدرسه یک روستای نزدیک آلماتا هنگام مشاهده کار دستی بچه‌ها، متوجه شدیم که از چند تاشاعر معروف عالم یک بیت شعر روی دیوار به خط روسی، منتهی به زبان اصلی، نوشته بودند. دخترم که همان چند روز با حروف روسی آشنا شده بود، به من گفت: ببین، یک شعر فارسی هم هست.

شعر فردوسی بود:

خرد دهنمای و خرد دل‌گشای  
خرد دستگیرت به هر دو سرای  
البته پیش از هر چیز جای تفاخر و استعجاب بود، ولی من در فکر دیگری رفتم، به این فکر رفتم که واقعاً آیا خرد در هر کاری راهگشاست و راهنماست؛ اگر اینطور است، پس چطور است که قدیمیها به پیروی از طبیعت برای رسیدن به مقصود، کوتاهترین راه را که مستقیم باشد انتخاب می‌کردند و امروز در قرن بیستم، ما برخلاف طبیعت، لقمه از پشت گردن به گلومی گذاریم.

حوادث سیاسی و جنگهای موضعی قرن بیستم نه تنها خاک و آب و رودخانه و کوه و دریا را برای ساکنان آن ناامن و خطرناک کرده، بلکه فضای هوایی را نیز چنان وحشتناک ساخته که هر کسی، مثل محشری خوانساری در آرزوی روزگار جاهلیت و نادانسی غبطه بخورد و بی‌محابا به زبان آورد:

روزی که آسمان به کسی کینه‌ور نبود  
دانش نبود و فضل نبود و هنر نبود  
راه طبیعی ایران به آلماتا - و اصلاً به ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان و قرقیزستان و قزاقستان و بالاخره به چین، همان راه پرپیچ و خحنی است که هزاران هزار سال پدران و اجداد ما به پای همت و اراده طی می‌کردند و فی‌المثل سورمه و سفیداب و توتیا و رنگ کوهبنان و بوم را به چین می‌رساندند و به ملکه‌های چین می‌فروختند، و ابریشم آن ولایت را می‌خریدند و می‌آوردند در حلب و اسکندرون تحویل تجار مغربی می‌دادند، حالا ما همه این کارها را می‌کنیم، ولی دوز دنیا را می‌گردیم و باز هم به مقصد نمی‌رسیم.

به ما گفتند که کوتاهترین راه شما از کابل و تاشکند است که البته راه نبود، شاید نزدیکتر از آنها از طریق باکو و بعد پرواز به شرق بود، که آن نیز ممکن نمی‌شد، دانشمندان دنیای قرن بیستم با ماشین‌های کامپیوتری و دستگاههای الکترونیکی خود خیلی دقیق و روشن ثابت کرده‌اند که یک ضلع مثلث کوتاهتر از مجموع دو ضلع، دیگر آن، و خط مستقیم کوتاهتر از خط منحنی است، ولی سیاستمداران قرن بیستم هنوز به اندازه ساربانان کاروانهای راه ابریشم نتوانسته‌اند پیش بروند، که برای پانهادن به دنیای شرق لزومی ندارد که حتماً از دنیای غرب و فضا و هوای این طرف استفاده کرد:

دوری راه تو صائب ز گرانباریاست  
بار از دوش بینداز که منزل باشی  
در پاسپورت ما، مرز خروج، مرز بازرگان، و مرز مهرآباد! قید شده بود که تقریباً تنها مرزهای مجاز و شناخته شده خروج از کشور هستند. حالا بازرگان و جلفا و انزلی و

جاهای دیگر به جای خود، من نمیدانم این مرز مهرآباد دیگر از کجا پیدا شده که در همه پاسپورتها هست و همه از مرز مهرآباد خارج میشوند؟

در تاریخهای ما از قدیم، مرز برای خود معنی مشخصی داشت، جایی که دو قوم را از هم جدا می کرد، معمولاً «نفر» خط فاصل میان دیار کفر و دیار اسلام بود، و شهرهایی که نزدیک به مرزها و سرزمین کفار بودند دارالفر خوانده می شدند و بودجه جنگی و نظامی بیشتری داشتند، و مثلاً شهر قزوین دارالفر خوانده می شد به دلیل اینکه شهر نزدیک به الموتیان و رودباریان عصر ناصر خسرو به شمار می رفت، اما مهرآباد البته مرز هست، ولی مرز طرشت است و مرز کرج، حالا در پاسپورت قید می کنند: مرز هوایی: مهرآباد! خوب دیگر تا حدودی می شود پذیرفت که مقصود مرز واقعی نیست، يك امر و اصطلاح پادرواست!

\* \* \*

از سالها قبل یونسکو خیال دارد يك تاریخ برای کشورهای آسیای مرکزی بنویسد. چند جلد آن - چنانکه بعداً خواهیم گفت - فراهم آمده است. هر سال، یا هر دو سال يك بار، يك جلسه سه چهارروزه برای بررسی مقالات رسیده برای این دوره شش جلدی کتاب تشکیل می شود، و گاهی در پایتختهای یکی از ممالک آسیای مرکزی این تجمع صورت می پذیرد، و سال گذشته محل تجمع ما، شهر آلما آتا پایتخت قزاقستان بود.

چند سالی است که یونسکو مشغول تدوین يك تاریخ در باب تمدنهای کشورهای آسیای مرکزی است. این تاریخ در شش مجلد بزرگ تدوین خواهد شد. دو جلد آن مربوط به تاریخ پیش از اسلام آن سرزمینهاست و چهار جلد دیگر متعلق می شود به دوران بعد از اسلام.

مقالات و فصول دو جلد اول کتاب تقریباً تمام شده و حاضر به چاپ است، مطالب جلدهای دیگر در دست تهیه است، و یکی از هدفهای این سفر تنظیم و تدوین فهرست جلدهای آخر کتاب بود.

در این دوسه ساله، جلسات معمولاً سالی يك بار، چهار پنج روز در مرکز یونسکو در پاریس تشکیل می شد، مقالات رسیده بررسی می شد، تصمیمات مورد نظر به نویسندگان ابلاغ می گردید، و ضمن تنظیم دستور کار جلسات بعد، اعضای مجلس پراکنده می شدند. در یکی از جلسات پیشنهاد شد: حالا که کتاب مربوط به تمدنهای آسیای مرکزی است، يك جلسه را اختصاصاً در یکی از شهرهای معتبر سرزمینهای آسیای مرکزی تشکیل دهند که نویسندگان کتاب و تنظیم کنندگان فصول آن، لااقل يك بار، قسمتهایی از آن را ببینند. قرار شد مخارج بلیط هواپیما را یونسکو بدهد، بلیط داخل کشور شوراها را هم شوروی قبول کرد بپردازد، مخارج توقف راهم آکادمی علوم قزاقستان هممان پذیرد، می ماند خرده مخارج بین راه که کم و بیش مؤلفان گنجشک روزی از جیب خود تقبل کردند و کاروان به راه افتاد.

دو تن از ایران راهی این مجمع شده بودیم، من و دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی استاد دانشگاه شهید بهشتی. کنگره در سپتامبر ۱۹۸۵ یعنی شهریور ماه ۱۳۶۴ فراهم آمده بود.

اعضای هیئت تحریریه تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی که در آخرین جلسه آن شرکت کرده بودند عبارت بودند از:  
آقای پروفیسور دکتر آلچین، استاد مرکز تحقیقات هندی در دانشگاه کمبریج انگلستان.

آقای پروفیسور عاصمف، رئیس جلسات کمیته تاریخ، عضو آکادمی علوم تاجیکستان، عاصمف که ما او را عاصمی می خواندیم، از استادان بزرگ و برجسته دانشگاه دوشنبه و در واقع جانشین مرحوم غفوراف است. مردی آگاه به ادب و فرهنگ فارسی و تاجیکی و تاریخدان است و آثار بسیار منتشر ساخته و آخرین اثر او منتخب التواریخ محمد حکیم خان است که دوسه سال پیش منتشر شده.

آقای پروفیسور بیرا استاد آکادمی علوم جمهوری مغولستان است. مردی نجیب و فهمیده و تاریخدان و خوش ذوق، آگاه به زبان انگلیسی و فرانسه، و علاقه مند به تاریخ ماوراءالنهر، وقتی انسان با او برخورد می کند، از کسل آنچه در تاریخ راجع به مغولها خوانده و شنیده پشیمان می شود. راستی که تاریخ را چگونه باید معیار قضاوت قرار داد؟ او استاد دانشگاه اولان باتور است.

آقای کاسی که دمی آرام و آسایش نداشت و به این درو آن در می زد که جلسات مرتب تشکیل شود، او کار گزار اصلی و مدیر تألیف تاریخ و جانشین آقای کونو است که اصلاً پتنامی بود و بازنشسته شد. این آقای کاسی از هند است و از شهری به همین نام؛ و سیزه ای فعال و خوش روست و ارزش آن را دارد که آدمی لحظاتی چند را در مصاحبت ذوقی او بگذراند:

می توان کردن گذاری کوچه های هند را از در هر خانه ماه سبز می آید برون آقای میروشنیکف، هماهنگ کننده پر توان و فاضل و دانشمند این کتاب است و خود عضو اصلی فرهنگستان شوروی است. او، سالها پیش، یعنی زمان جنگ، مدتی را در ایران گذرانده، و کتابهای با ارزشی درباره تاریخ ایران، خصوصاً مشروطیت نوشته است. و البته چون اشارات بسیار به کرمان دارد نمی شود از طاعت او سربپچید.<sup>۲</sup>

کنگره تاریخ آلمانا دوبرخس عمده داشت: یکی تاریخ و نظریات تاریخی، و دوم فرهنگ و هنر. سخنرانی هر کس مربوط به یکی از این بخشها می شد و عموماً سخنرانیها درباره آسیای مرکزی بود. جلسات تاریخ در آکادمی علوم تشکیل می شد، و جلسات فرهنگی در «خانه دوستی». سخنرانان همه استادان اهل فن و ازاکناف دنیا، و هم چنین از جمهوریهای شوروی بودند.

آکادمی علوم قزاقستان به ریاست کونایف، و نیابت آقای احمداف اداره می شد و آقای ابدال دین (عبدال دین؟) بخش علوم اجتماعی آن را می گرداند.

---

Dr. F. R. Allchin . ۱

۲- ایران در جنگ جهانی اول، ترجمه دخانیاتی.

۳- رجوع شود به پیغمبر دزدان، چاپ دهم، ص ۸۶.

انستیتوی تاریخ آنجا به نام ولی خانف خوانده می‌شود، این مرد از نویسندگان و محققان بزرگ قزاق است، و اتفاقاً همین روزها مراسم سده تولد او را جشن گرفتند، و ما نیز در آن مراسم شرکت کردیم.

شعبات دیگر آکادمی، یعنی باستانشناسی و فلسفه و اقتصاد و ادب و هنر و زبان‌شناسی را به ترتیب: سلیمانف و بی‌ماخانف و ایشیم‌بایف و بازاربایف و کی‌دارف سرپرستی می‌کردند. جلسات شش روز صبح و عصر ادامه داشت، سخنرانیها به انگلیسی یا به زبانهای قومی ایراد می‌شد و فی‌الجمله به روسی ترجمه می‌گردید.

مهمانان گروهی در هتل عظیم قزاقستان - که ۲۲ طبقه بود - توقف داشتند، و نصف و نیمی هم در رزیدانس دانشگاهی که بسیار مجهز بود خانه گرفتند، و ما نیز آنجا بودیم. آنها که در این جلسات حضور مستمر داشتند عبارت بودند از:

آقای پروفوسور چن‌گو هوا عضو انستیتوی تاریخ آکادمی علوم اجتماعی پکین در چین.

آقای پروفوسور احمد حسن دانی رئیس بخش تمدنهای آسیای مرکزی در دانشگاه قائد اعظم اسلام آباد پاکستان. مردی است، بسیار دان و همه چیزدان، و نام فامیل او نیز از همین کلمه و دانش گرفته شده، پیری خوشرو و مسوی سپید و سرخ چهره و مسؤدب و مسلط بر تواریخ این سرزمینها و خود نیز از اهالی شمالی کشمیر است.

او اغلب نایب رئیس جلسات تاریخ آسیای مرکزی بود و سرپرستی و تنظیم جلد سوم تاریخ نیز به عهده اوست، مردی است خوش چهره و روی باز اهل ولایات کوهستانی شمال کشمیر، که می‌شود این شعر را در حق او خواند:

میر همه دلبران کشمیر تویی  
آن حور که روح را سزد کش گویند  
خرم دل آن سپاه، کش میر تویی  
کاندر کف پای نازکش میر، تویی

آقای تاپار استاد دانشگاه بهاولپورهند، نیز از همکاران همین مجمع بود. آقای پروفوسور بلوچ که از استادان بنام پاکستان و علاقه‌مند به تاریخ بلوچستان - و در عین حال ایران شرقی و کرمان است - نیز عضو این مجمع است، اما به علت بیماری در این جلسه حضور نداشت.

آقای جمعه‌اوف مکجیان سر و خانم شرفد امور اداری مجمع را نظارت می‌کردند، کیچانف و ایوانف نیز از لنین‌گرا د آمده بودند.

از آمریکا آقای ساینور عضو هیئت تحریریه تاریخ آسیای مرکزی است، او استاد مرکز تحقیقات زبانهای اورال و آلتایی در دانشگاه ایندیانا ای آمریکا است خود نیز در تاریخ و فرهنگ ترکان تخصص یافته. نباید فراموش کنیم که مرکز دانشگاهی آمریکا بسیاری از اسناد و مدارک قدیم تاریخ ما را هم در اختیار دارند، و همه روی آن کار کرده‌اند؛ و این

۱ - شاعر ما التزام داشته که ردیف کشمیر را در هر دوبیت رباعی، قافیه سازد، و معنی شعر دوم آنست که آن فرشته‌ای که در خور آن هست تاهر کس به روح خود بگوید که اندر کف پای نازک او بمیر، این توهستی!

نکته ما را آنگاه می‌کند که هرگز نباید از نتایج تحقیقات آنها غافل باشیم همین چند سال پیش بود که خواندم استادان دانشگاه پیل امریکانسته‌اند و از روی کتیبه‌های میخی، شعرهای دختر سارگن امپراتور آشور را خوانده‌اند و زندگانی شاعرانه این دختر و همکارهای سیاسی او و پدرش را تحقیق کرده‌اند.

ما که صاحب علم هستیم و تاریخمان با تاریخ سارگن هم آمیخته است، اصلا اسمی از این زن نشنیده‌ایم، ویتی از او نخوانده‌ایم.

آقای ایوانف از لنین گراد درباره عصر مفرغ در ماوراءالنهر سخن به میان آورد، و گورلیک از مسکو درباره بعضی آداب و رسوم تقلیدی شرقی سخن گفت:

آقای اکیم موش کین از لنین گراد در خصوص کتابخانه بایسقر میرزا سخن به میان آورد. این اکیم را دست کم نگیرید، او بخش فارسی دانشگاه لنین گراد را فعال و برکار داشته، بیشتر کسانی که در روسیه فارسی می‌آموزند از این بخش گواهی می‌گیرند، خودش هم چندین بار به ایران آمده و با ما غریب نیست، خصوصاً که اسم مبارک ایشان با آن هیئت عجیب چیزی نیست، مگر جناب پروفور حکیم مشکین، که آن طور استحاله پیدا کرده اکیموشکین شده.

از گل طبقی نهاده کاین روی من است      وز مشک خطی کشیده کاین موی من است  
پروفور گرچاچوا از فروزه - پایتخت قرقیزستان، از فرهنگ قرقیزها حرف زد، و میربابایف از دوشنبه در خصوص مسأله شهرنشینی و جمعیت آسیای مرکزی در قرون وسطی بحث کرد، و پروفور سوکتووا از اولان اود به پوشاک مغول پرداخت. این اولان اود دیگر کجا است؟ و چه قدر استاد دارد، که پروفور تودنوف هم از همانجا در باب ادبیات آسیای مرکزی چیزها گفت و پوبایف از همانجا به ادبیات فلسفی تبتی اشاره کرد. شهرکی در شرق دریای کال که راه آهن ترانس سیریری از آن می‌گذرد، با سیصد چهارصد هزار جمعیت، با اینهمه مراکز دانشگاهی دارد.

پروفور جراثیمووا هم باز از اولان اود به روابط فرهنگی ملت‌های آسیای مرکزی اشاره کرد، و بازارون و نازارف و نیکلایف و بادارف بازار اولان اود جلسه تشکیل دادند. ایمان کولف از فروزه، نتیجه تحقیقات «تشرباط» را نشان داد، و عبدالرزاقف از سمرقند، درباره تجربه حفاظت خانه‌های خشت و گلی در ازبکستان یاد کرد. الهام اف نیز از تاشکند در همین مورد بناهای خشت و گلی قرن ۷ تا ۱۰ میلادی در کل آسیای مرکزی حرف زد، و همه این استادان، بالاخره این حرف هم شهری ما شهاب‌الدین کرمانی را تأیید کردند که:

---

۱- اسم این دختر اینانا *Inanna* بوده، سارگن در ۲۳۰۰ سال پیش امپراتوری بین‌النهرین را می‌افکنده بود، از دخترش حدود ۱۵۰ بیت شعر باقی مانده که بر روی لوحه‌های سفالی و به خط میخی نوشته شده. و شاید یکی از قدیمیترین نمونه‌های شعر باشد. از دختری که گویا به چهارم دچار شده بود است. (این حرفها را من از روی کتاب همان امریکائیا می‌گویم، و المعده علی الراوی ۱).

اگر پادشاهی و گسر زر دهشت

نهالین ز خاک است و بالین ز خشت

آقای ایسحاق کف (اسحق اوف؟) از تاشکند در پالئوگرافی آسیای مرکزی خطا به خواند و سادیکوف باز از تاشکند، از نوشته‌های قدیم ادیفوری در تاریخ ازبک‌ها یاد کرد، کومک اوف از آلما آتا درباره قیچاق‌ها از نظر ابن خلدون - کتاب العبر - سخن گفت و سوشان لو از فروززه از معتقدات دونگان‌ها در آسیای مرکزی حرف زد، آقای خیرالله اوف - از تاشکند، در خصوص مسائل بین‌المللی و پیشرفتهای آسیای مرکزی گفتگو کرد با زهم بول - سوخوا از اولان اود، درباره نسخه‌های خطی تبتی (جوملا = غرب نپال) و آرشو کاتماندو سخن به میان کشید. دو گارنیمایف نیز از اولان اود آمده بود.

آئیدر کولوف (حیدرقلی اوف؟) از فروززه، درباره منابع فرهنگی قرقیز در قسرون ۱۶ و ۱۸ میلادی نوی کووا و مارکف از دوشنبه درباره نحوه ساختمان بناهای خشت و گلی یاد کردند.

استاویسکی از مسکو راجع به نگاهداری بناهای تاریخی در شوروی صحبت کرد، بوریچ نیز از مسکو درباره نقش و نگار دیوارها در آسیای مرکزی و افغانستان سخن گفت، بلنیتسکی و مارشاک و راسپو پووا از لنین گراد از معماری خشت و گلی آسیای مرکزی تعریف کردند، ولله کوف از مسکو از مسائل و مشکلات حفظ آثار تاریخی قزاقستان گفتگو کرد.

استادی از ترکیه با این جمع همکاری دارد به اسم آیدین صاییلی، این مرد ترك، پارسی گوی است. اصلاً در ایران متولد شده (پدرش در سفارت ترکیه در ایران مقام مهمی داشته و او در زمان احمد شاه در تهران به دنیا آمده) امروز از ارکان فرهنگ و ادب ترکیه است و در مرکز فرهنگی اتاترك در آنکارا مقام استادی دارد، خصوصاً در علوم اسلامی و ثقافت بعد از اسلام رکن رکین است و ریاضیات و نجوم و طب قرون اسلامی را تساعصر مغول تحقیق می کند.

نشد که من شعری فارسی بخوانم و او مصراع دوم و بسا اوقات ابیات بعد از آن را تکرار نکند، و اگر شعری را نمی دانست بلافاصله قلم برمی داشت و یادداشت می کرد، استاد ترك و در این سن و سال، و اینقدر علاقه مند به ادب فارسی؟

\*

آقای پروفیسور ناتسا گدور عضو آکادمی علوم اولان باتور از مغولستان، و آقای پروفیسور پوری از هندوستان (لکنهو) اعضای برجسته این کمیسیون هستند. آقای محمد حسن ضمیر صافی عضو دیارتمان تاریخ دانشگاه کابل استان همزبان و علاقه مند به تاریخ ایران و افغانستان، و آقای دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی استاد تاریخ دانشگاه ملی ایران نیز با این جمع همراهی دارند و دکتر شعبانسی در عین حال عضو هیئت تحریریه (ادیتوریال جلد دوم کتاب پیش از اسلام) نیز هست.

۱- او یگانه محقق ترك است که زیر دست جرج سارتن در رشته تاریخ علوم در دانشگاه هاروارد تحصیل کرده است.



از آلمانها پیش چو لینا، اسما گلوف، اکی شف، توجا کباثوا، بی سم بیف (لابد بیگک  
سام بیگک زاده‌ها)، بی پاکف، (سخنرانی اودرباب اتراب بود)، ابوسیتوا، سوماسی یف،  
(باید همان معزی زاده خودمان باشد)، از دوشنبه: نگماتف (لابد نعمت زاده)، موکی مف،  
(لابد مقیم زاده)، خانم اشرفی (اودرباد مینیا تورهای قرون وسطی در آسیای مرکزی صحبت  
کرد، و عروس صدرالدین عینی است)، همسر او کمال عینی در باب خواجو سخن به میان  
آورد.

از فروزه (قرقیزستان) کرایف، آبتسکوف، از تاشکند مو کمی نف (لابد مقیمی زاده؟)،  
اورنایف، (این استاد تعدادی از نامه‌های حاجی را که در سفارش این و آن بود، بدست  
آورده و به صورت کتابی چاپ کرده است) بوکاجن کووا، بورجا کف، از مغوستان، پروفوسور  
بیرا، شقدرین، از مسکو پزورویف، تکاچف، نوو گرووا، میروشینکف، لیتو نیسکی، سرچی وای،  
کوبی لف، بکماخانف، (بنظرم بیک محمدخان زاده باشد؟)، از افغانستان، میر حسین شاه،  
و غلام فاروق اعتمادی (که هیچکدام به کنگره نرسیدند).

از آلمان شرقی خانم بروخارد برنتزی، مانفرد توب، (اودرباب کلکسیون آثار  
مغولی در موزه برلن صحبت کرد البته برلن شرقی).

آقای پروفوسور غلام فاروق اعتمادی استاد فاضل زبان دان دپارتمان تاریخ دانشکده  
علوم اجتماعی دانشگاه کابل هم زبان وهم روح ما و از احفاد اعتمادالدوله‌های افغانستان نیز  
قرار بود بیاید که نیامده بود.

آقای پروفوسور هارماتا استاد بخش زبان شناسی و ادبیات آکادمی علوم هنگری  
(مجارستان)، این مرد از افاضل زبان شناسان روزگار ماست.

زبانهای قدیم ایرانی و خاورمیانه و آسیای مرکزی را بیشتر به خوبی می‌دانند، رکن  
اعظم تاریخ پیش از اسلام این کتاب به عهده اوسپرده شده است، و در هر دو جلد هیچگاه سهم  
بزرگ ایران را در تمدنهای آسیای مرکزی از یاد نبرده است. فصلی که به عهده او گذارده  
شده زبانهای هند و ایرانی است، و کیفیت استعجاله و تبدلات این زبانها را از اروپای  
مرکزی و سبیری شرقی گرفته تا ماورای سیحون و جیحون و بالاخره سند و کارون و فرات  
با دقت و ظرافت خاص در کمال فصاحت و درعین حال اختصار درسی چهل صفحه مرقوم  
داشته و فرمولها و قوانین آن را در میان گذاشته است. اودر عین حال سرپرستی تنظیم  
(ادیت) دو جلد اول و دوم کتاب را به عهده دارد.

هارماتا هم به آلمانها تنواسته بود بیاید و به جای او پروفوسور جزا اورائی از استادان  
دانشگاه مجارستان شرکت داشت و گزارشی از کرسی شرق شناسی آن دانشگاه به اطلاع  
اعضاء کمیته تاریخ رساند.